

منظر ایرانی

رابطه دوگانه

روستاهای ایران مرز روشنی با طبیعت ندارند. برای آن‌ها ساخت‌وساز برای سکونت، همسان با طبیعت شکل می‌گیرد. در نظر ایرانی طبیعت، موجودی است که زندگی و جریان خود را دارد و برای همسایگی با او، باید سازگاری نشان داد. مهار طبیعت یا جدایی‌گزینی از آن خوش‌عاقبت نیست. همسازی با طبیعت در طول تاریخ تدریجاً زیبایی‌شناسی خاصی را در روستای ایرانی پدید آورده است که طبیعت بکر در آن جایگاه پراهمیتی دارد. صحنه‌هایی نیز که طبیعت در جریان حیات خود می‌آفریند، زیباست؛ چه، در نظر ایرانی صحنه‌های طبیعی، تصادفی پدید نیامده‌اند بلکه محصول فعالیت نظاماتی در دل طبیعت هستند که بسیاری از آن‌ها برای ما روشن نیست. اما همچون هندسه فرکتال، در پس ظاهر متنوع خود، از نظمی قابل دسترسی برخوردارند. از این روست درختی که تنهایی توانسته با صخره‌های کوهستان تعامل حیاتی داشته باشد، به‌عنوان بخشی از «موجود» طبیعت به رسمیت شناخته می‌شود و باقی می‌ماند. چنین تک‌درخت‌هایی در منظر ایران به‌وفور دیده می‌شود؛ و چه بسا پدید آمدن سه‌گانه منظر ایرانی، که منظر تاریخی و مصنوع است، ناشی از قدرت و اصالت چنین رویکردی در تاریخ فرهنگ ایران بوده باشد.

خانه‌هایی میان صخره‌ها، تقلید از حیات درخت در لابه‌لای آن‌هاست. همان‌طور که درخت پیرامون خود به سازگاری رسیده، خانه‌ها هم در اندازه و شکلی محدود، همسازی با محیط را تقلید کرده‌اند و هر سه باهم زندگی به تعادل رسیده‌ای را ادامه می‌دهند. در سوی دیگر، شهرهای ایرانی، اغلب لبه‌ای قاطع و متضاد با طبیعت دارند. در بیشتر نمونه‌ها، حصار قوی مرز میان شهر و طبیعت را تعریف می‌کند. این لبه آن قدر قوی است که برای تردد میان شهر و طبیعت، دروازه‌ای به‌مثابه فضای واسط ساخته می‌شود و «رفتار» ارتباط میان این دو چنان پراهمیت می‌گردد که دروازه‌ها نمادهای شهر می‌شوند و تعیین‌کننده ساختار و ستون فقرات شهر.

جدایی‌گزینی شهر و پیرامون در مقابل همسازی روستا با محیط، دو رویکرد متضاد به حساب می‌آید. چرایی آن را در سرشت و سرنوشت شهر باید جستجو کرد. از دیرباز، حصار، لبه‌ای معنا بخش به ساکنان درون آن‌ها بوده که قلعه امن را به وجود آورده است. شهرها، پس از آن و با تبعیت از همان روش برای حفظ خود و دارایی ساکنان، هم‌آغوش با طبیعت را به قیمت امنیت رها کردند. در عین حال، شهروند ایرانی، در شهرهای پیش از اسلام و در پناه دیوارها انسانی ممتاز بود که در جایگاه اجتماعی بالاتری از ساکنان پیرامون، که در دل طبیعت جای داشتند، می‌ایستاد.

صرف‌نظر از سده‌های نخستین دوره اسلامی که حصار شهرها با شعار برابری اجتماعی اهالی درون و بیرون شهر فروریخت، سنت دیرین ممتاز گرداندن مکان زیست شهروندان، این بار به بهانه یا دلیل امنیت ایجاد شد. نتیجه قهری این باززنده‌سازی، جدایی‌گزینی شهر از طبیعت بود که در دوره مدرن، با صورتی آذین‌شده ادامه یافت. کمربندهای سبز شهرهای امروزی، اگرچه در نگاه خرد و جزئی‌نگر، فضاهای مطلوبی برای محیط‌زیست یا خدمات شهر پدید می‌آورند اما از منظر کل‌نگر، همچنان بر دوگانگی شهر و پیرامون اصرار می‌ورزند و رابطه‌ای قهرآمیز با طبیعت محیط خود برقرار کرده‌اند. رابطه‌ای که تأکید ویژه و پررنگی بر حفظ فاصله و حتی تبدیل آن به یک موجود مستقل که حائل شهر و طبیعت باشد دارند.